

زلب بلیل اگر دود آه گرداند  
نظاره چمن از ضعف خون توانم کرد  
سبک ز جبهه من میرد کی است حیاء  
ضعیف بسکرتیم بیو چون روم سوت  
بغیر بار نه کرد ز  
که دید برقی که رو  
خاطر من جانب آن زلف و کاکلی  
چون بولی زور پستیاق حمل معنوق  
عالمی بیدار شد مبد به نحو با هیچ  
خمن زلف ترا ز مکه تا محله از او  
سخت من پرویز را  
روغن کل فطر کم  
فیض بود نشأ آیم نیرسد  
روی بتان هند بود بر کینسا  
ناله از سینه بیادت نثر آیم نرسد  
عارف از سیر جهان عین جهنم آید  
خوب جگر خورده کل تابگاه نرسد

چو سرم خاک چمن را سباه گرداند  
که موی کل کلیم را ز راه کرد اند  
عنان رنگ مر از نگاه کرد اند  
هر نگاه تو از نیم راه کرد اند  
کشتن شوکت  
از گیاه کرد اند  
از پستیاقی بر کیمین سور سبیل میکند  
بلیل از رنگ بیابان روغن کل میکند  
ناز چندین اینفات ز یک تقاضا میکند  
مور سوکای خانه خود خرم سبیل میکند  
شوکت بوی یاد آورد  
مغز بلیل میکند  
رنگ چمن بر کیمین نیرسد  
بی حسن سبزه رنگ کیمین نیرسد  
نفس از دل بتجای تو کل نیرسد  
همه چیز است کسب که چه نیرسد  
لاله نفس سوخته است تا بنگاه نیرسد

برک تماشا بود بدین خوابان هند  
مردمک زانک حسن تو شتر میکند  
عرق رویتو دیدم کز از حرت است  
بسکه چاک دل ما خنده ترین دارد  
حسن را نیست دماغی که بعشق آمیزد  
میرسد فیض بهر حال ز صفا جوهر  
کار تهن نبود  
نثر تا نظر شود آید  
چون فخر با ناز تو از کینه بسکند  
نادست من رسید بدت بنفشه ام  
خوردم ز لب سبیل آخون ز عکس  
چو زلف موج دختر زرد شوکم  
شوکت کل حریفی بنیاد  
از موج آب کوهر  
چنان مرغ دلم از زده ام مایه سوری است  
نگاهم از تماشای تو جوهر مایه سوری است  
ز سبزه دید نور را یاد رخسار تو خیار  
بیابان ناز ز چشم که شد بتماشا شوخا

چو رسد آن چهره سبز نیک نگاهم رسد  
مرغ نظاره ما سوخته بر میکند  
که بر رخسار تو چون نور نظر میکند  
دیگه سوز او ننگ شکر میکند  
بوی کل ناقص آید سر میکند  
تیغ هر که شکند مینج سپر میکند  
مغز روشن بستن  
اگر میگرد  
کلهما داغ از چمن سینه بسکند  
از آستین خرقه پشمینه بسکند  
نیلوفری ز چشمه آینه بسکند  
صد دست کل از شب آینه بسکند  
حافظم  
کعبینه بسکند  
بهم مژگان من جوهر کف سوسماق  
که از روانم آوار کف سوسماق  
ز سبزه روین برود جوهر کف سوسماق  
که از چشم مغز لاله ناله ناقوس می آید

از دام او

برک